



نخبرانی عبادت
حاج حسین خوش لہجہ

عبادت

بسم الله الرحمن الرحيم

«أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ اللَّعِينِ الرَّجِيمِ»

«العبد المؤيّد الرّسول المکرّم أبو القاسم محمّد»

السلام عليك يا أبا عبد الله السلام عليكم ورحمة الله
وبركاته. السلام على الحسين و على بن الحسين و
أولاد الحسين و أهل بيت الحسين ورحمة الله و
بركاته

رفقای عزیز! این عبادت خیلی صحیح است، عبادت
خیلی صحیح است؛ اما ما یک عبادت خلقی داریم، یک

عبادت امر. یک وقت شما عبادت می کنی، عبادت خلقی است، یک وقت عبادت، عبادت امری است. شما باید توجّه بفرمایید! کسب بکنید! درس بخوانید! دانشجو باشید! من باره ها گفتم: عزیزان من! ای دانشجوها! عزیزان! خیلی باید مواظب درستان باشید!

امروز یک عده ای آمدند این جا، آن پسر محمد آقای ما هم آمده بود، یک چند نفر آورد این جا، من راجع به درس صحبت کردم، گفتم که شما یادتان نمی آید نهرها بود و جوی بود و این حرف ها؛ اما الآن من به شما می گویم، یک آبی که از آن جا می آید، مثل شما یک باغ داری، یک قدری این را باز می کنی، یک قدری این را باز می کنی، یک قدری این، آن جا نمی رسد، البتّه این ها

طلبه بودند. گفتم: شما منظورتان باید فقه باشد، اصول باشد، درس بخوانید، کمال پیدا کنید! آقای گلپایگانی بشوید! آقای نجفی بشوید!

خدا رحمت کند ایشان را! می گفت: اگر بخواهی درس بخوانی، باید بگویی که من می خواهم امام زمان (عجل الله فرجه) بشوم، می شوی آقای گلپایگانی؛ اگر بگویی می خواهم یک فاضل بشوم، می شوی یک روضه خوان؛ آن وقت درس شماها هم همین است، شما باید بگویید من باید یک پروفیسور بشوم؛ یعنی جداً بگویید می خواهم بشوم!

خب اگر درس یک جوری است که باید مقاماتِ نسبت

به خودتان، بالا را ببینید، نه این که حالا هر چه شد، شد. آن وقت گفتم این جور، فکر شماها، محصل لها! الآن این جوری است، دانشمندها! این جوری است، جوانان عزیز! این جوری است، باید فکرتان این طرف، این طرف، این طرف نباشد، مغز آن وقت کشش ندارد.

اگر متدینی، به حضرت عباس اگر بدانی ضربه به درست می خورد، نماز شب واسه ات حرام است! باید نخوانی، بروی استراحت بکنی، صبح به درست، تو مسلط باشی، یک کاری نکن که درس به تو مسلط باشد. آقا جان! اگر می خواهی مهندس شوی، اگر می خواهی دکتر بشوی، جوانان عزیز! این نوار من را هر کس می شنود، گوش بدهد، عمل کند!

شما باید به درس مسلط باشید، وقتی که کم بنیه شدی، یک چیزی نخوردی، بچه ننه نباش! برو یک چیز بردار سر یخچال بخور! خودت را تقویت کن! باز مادرت نیست، خانمت نیاورد، خودت برو بردار! خودت را تقویت کن! به درس مسلط بشوی. اگر به درس مسلط نشدی، ضربه می خوری. چرا باید ضربه بخوری؟ چرا باید مغزت کشش نداشته باشد؟ باید مسلط باشد آدم؛ پس درس خیلی خوب است؛ اما باید چه کنی؟ به فکر ولایت هم باشی. هان!

این درس که می خوانی عزیز من! توأم با ولایت باید باشد؛ آن وقت دو بال دارد، یک بال دکتر می شوی، مهندس می شوی، دانشمند می شوی، پروفیسور

می شوی، یک بالش هم ولایت است، پرش می کنی. تو وقتی این جوری باشی، پرش کنی به خارج، انگلیسی سگ کیست؟ آمریکایی سگ کیست؟ یهودی سگ کیست؟ تو به او مسلط هستی. عزیز من! قربانتان بروم! حرف بشنوید! آن وقت دو بال دارد، یک بال ولایت دارد، یک بال درسی، پرش می کنی.

مگر پرش نکردند؟ تو وقتی که درست توأم با ولایت باشد، تو می شوی متقی! هفتاد و دو فرقه را محکوم می کنی. جدی باش! داش باش! چرا شُل شُل بازی در می آورند بعضی ها؟! اه! آدم در عبادتش هم باید داش باشد، در ولایتش هم باید داش باشد، داش یعنی چه؟ یعنی مسلط باشد. تقویت کن خودت را! ما هم تقویت

روحی می خواهیم، هم تقویت جسمی. تقویت جسمی این است که باید غذا بخوری، متوجه خودت باشی؛ غذای روحی ولایت است؛ هر دویش باید باشد.

حالا عبادت می خواهیم بگوییم. ببین عزیزان من! می خواستم یک قدری توسعه دارش بکنم این حرف ها آمد، دیدم که خب به دهانمان جاری شد، این شاء الله که منظورمان خداست و شما هم این شاء الله پذیرای این حرف ها هستید.

ببین پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مبعوث شد به پیغمبری. حالا وقتی مبعوث شد، به او گفتش که «بَلِّغْ!» بلند شو به این مردم بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!» پیغمبر

(صلی الله علیه وآله) هم گفت. حالا زدند او را و اذیت کردند و چه کردند؟! آن ها را بهتر از من، شما می دانید؛ اما من منظورم این است، می خواهم نتیجه گیری بکنم: حالا که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گفت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، بعد چه کرد؟ دیدند که جبرئیل نازل می شود، آیه می آورد، جبرئیل نازل می شود، می رود، می آید، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را قبول کردند.

بعد که قبول کردند؛ آن وقت نماز آورد، روزه آورد، زکات آورد، امر به معروف آورد، نهی از منکر آورد، تمام این ها سنت است، هر کسی یک دانه اش را منکر شود، کافر است؛ توجّه کنید من می خواهم بگویم چه؟

اتفاقاً ما یک روایت داریم، یک آقای تربتی بود، خدا رحمتش کند! آن از انصاری جلوتر بود، حاج آقا از آقایت پیرسی می داند؛ یعنی منبرش علمی بود خیلی، این راجع به نماز صحبت می کرد؛ گفتش که خوک با سگ، با هم حرف دارند، سگ می گوید: خدایا! شکر! من خوک نیستم. خوک می گوید: خدایا! شکر! من بی نماز نیستم. بی نماز می گوید: خدایا! شکر! من تارک الصلّاة نیستم. تارک الصلّاة می گوید: خدایا! شکر! من ضایع الصلّاة نیستم.

آقا جان من! که نماز نمی خوانی، چه تو داری می گویی؟! خوک می گوید: خدایا! شکر! که من تو نیستم! تو چه انسانی هستی؟! مگر ممکن است نماز نخوانی؟! من

شنیدم دانشگاه چیز گرفتند، صده هشتاد تایشان نماز نمی خوانند! من یک چیزی را می خواهم به شما بگویم، تو نگاه می کنی آن آقا، خانه اش را ساخته، یک خانه دیگر گرفته، یک زن دیگر گرفته، یک کار دیگر کرده، یک خانه ساخته نمی دانم دویست میلیون، یک خانه ساخته صد میلیون، اسراف کرده.

من جداً می گویم بیاید با من مباحثه کنید! حرف بزنید! تو بی نماز از آن بدتر هستی! آن خلاف کرده، آن روحانی بوده، جسمانی شده؛ آن روحانی بوده، اهل دنیا شده؛ اما نماز که می خواند، روزه که می گیرد که! تو که نماز نمی خوانی، روزه نمی گیری، از آن بدتری! مگر تو، دین تو آخوندی بوده؟ چرا آخوندها این جور شدند؟ من نماز

نمی خوانم، روزه نمی گیرم، خنمسم را نمی دهم!

خدا رحمت کند آقای بهاء الدینی را! یکی آمد گفت: این کمونیست شده. گفت: کمونیست نشده، کمونیست بوده. تو اعتقاد به نماز، روزه نداشتی که! اگر اعتقاد داری، چه کار داری مردم این جور شدند؟ این یک.

دو: حالا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سنّت آورده، تمام این ها سنّت است، ما باید احترام کنیم، هر کدامشان را نکنی، می گوید: دو رکعت نماز عمداً نکنی، کافری. شخصی آمد پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام)، خواب دید، گفت: نرو! این مسافرت درست نیست و اسهات. رفت پیش عمر، یک رمل و اسطربلاب انداخت،

گفت: برو! خیلی مداخل کرد، گفت: یا علی! تاکنونی که تاجر بودم، این قدر مداخل نکردم. گفت: روز چهارشنبه پای فلان درخت نمازت قضا شد یا نه؟ گفت: آره! گفت: از آن جا که خورشید می زند تا غروب می کند، تو مغبونی! نماز قربانتان بروم! یعنی این. چه ما داریم می گوییم؟

تا می گویی چه، این کارها چیست می کنند این ها؟ ما نیامدیم بگوییم که عبادت نکنید! عبادت با روح باشد، عبادت با اطاعت. حالا ببین من چه می گویم؟ حالا که این ها همه سنت به جا آوردند، به اصطلاح مطیع پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بودند، نماز می خواندند، روزه می گرفتند، تمام این ها، کارها را می کردند، حالا حرف این است، این ها عبادت است، عبادت باید که اطاعت

کند ولایت را! ببین من چه دارم می گویم؟ عبادت باید اطاعت کند ولایت را! نه تو اطاعت کنی ولایت را! تو در ظاهر اطاعت می کنی، هم ساخت که بودند، عمر و ابابکر همین جور بودند. عبادت باید اطاعت کند ولایت را!

این حرف را قبول کنید و خیلی مهم است! چرا؟ روایت داریم: امام صادق (علیه السلام) در مسجد الحرام نشسته بود، گویا ابو حمزه بود، (همچین من توی ذهنم این است)، گفت: ابو حمزه! این جا رکن و مقام است، این جا سنگ حجرالأسود، این جا حجر حضرت اسماعیل، از تمام روی زمین این جا مقدس تر است، اگر به قدر تمام عمر دنیا این جا نماز کنی، روزه کنی، عبادت بکنی، مثل مَشْكِ خشک بشوی بیفتی، ما را قبول

نداشته باشی، خدا به رو توی جهنّم می اندازدت! پس معلوم می شود عبادت باید اطاعت را قبول کند.

من روایت می گویم، حدیث می گویم واسه تان. عبادت تو باید خاضع خاشع باشد در مقابل ولایت. تو مثل جلد می مانی. حالا این ها هر کس در همان زمان سنّت به جا می آورد، می مُرد، امر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را، سنّت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را به جا آورده بود، اهل بهشت بود.

یک روزی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمد سر قبرستان، گفت: خوش به حال شما ای مُرده ها! که مُردید، بعد از من فتنه هایی به پا می شود؛ یعنی پاداش

داد به این‌ها که مُردند! حالا خدا هم می‌گوید، روایت داریم، می‌گوید: به این که گفتید ما مسلمانیم، ایمان آوردیم، ولتان [رهایتان] که نمی‌کنیم که!

حالا بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) چه شد؟ در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گفت امیرالمؤمنین علی «علیه السلام» را معرّفی کن! حالا معرّفی کرد. وقتی معرّفی کرد، نبوّت این جا خاتمه پیدا کرد؛ اما سنتش ماند. توجّه بفرمایید! حالا تمام این سنت باید تسلیم ولایت بشود. هان! تمام این سنت باید تسلیم ولایت بشود.

حالا عمر چه جور گفت؟ «حسبنا کتاب الله»، تسلیم نشد. حالا که تسلیم نشد، ولایت را قبول نکرد، چه قبول

نکرد؟ این عبادت که می کرد، عبادت قبول نکرد ولایت را! حالا یک دفعه هم خدا گفت: بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) این ها کافر شدند! حالا هفت میلیون رفتند این طرف، سه نفر آمدند این جا، آن ها همه عبادتشان، عبادت خلقی است، هان!

حالا این ادامه دارد. چرا؟ آن قبول ندارد، آن اعمالی که آن دارد می کند، آن نمازی که آن می کند، آن سنتی که به جا می آورد، در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) صحیح بود، حالا هم صحیح است، حالا هم ببین چقدر حکم رویش است؛ اما باید آن عبادت تسلیم باشد، این ها تسلیم نیستند، تسلیم ولایت نیستند.

حالا اگر ما می‌گوییم عبادتی که قبول نمی‌شود، عبادتی که تسلیم ولایت نباشد، عبادت خلقی باشد. عبادت خلقی شیطان رهبرش است! [اما] عبادتی که اطاعت کند، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، الآن وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) [رهبرش است]؛ پس اگر ما می‌گوییم عبادت به جایی نمی‌رساند، این جور عبادت، عبادتِ خلقی.

ذکر هم همین جور است، ذکر هم که می‌گویی، ذکر «سبحان الله» یا «الحمد لله» می‌گویی، تمام این‌ها به عقیده ولایت من، شکر ولایت است، ذکر تو را به جایی نمی‌رساند. ذکر می‌گویی «الحمد لله»: «الحمد لله» که تو ولایت به من دادی! «الحمد لله»، «سبحان الله»:

منزه است خدا از هر شیئی! آن خدای منزّه، آن خدا به
من ولایت داده، شکر!

این جور ذکر است که من می گویم یک دانه «یا علی» را
به یک خلقت نباید بدهی! یک دانه «خدا» را به یک
خلقت نباید بدهی! یک دانه «الله» را به یک خلقت
نباید بدهی! خلقت فانی است، ذکر باقی است.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: «أنا ذکر الله!»
و ذکر اتصال شد به ولایت. نماز تو چیست؟ «النَّماز
[الصَّلوة] عمود الدّین.» علی «علیه السلام» می فرماید:
«أنا عمود الدّین»: نمازت باید اتصال به عمود دین
باشد؛ آن وقت آن عبادت است. چه کسی می گوید که

ایشان گفته عبادت چیست؟! عبادت بی روح! تو عبادت باید اطاعت باشد، عزیز من! فدایت بشوم.

مگر این عمر نبود، جای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را می بوسید، منبر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را می بوسید؟! منافق بود. ما یک عبادت هایی داریم منافقی است. آخر نماز بخوان! روزه بگیر! خمس بده! جهاد برو! همه این کارها را هم بکند، خدا بگوید کافر شدند؟ چه کسی کافر شده؟ پس عبادتش کافر به ولایت شده، خدا می گوید این ها کافر شدند؛ این ها که به خدا کافر نیستند که! اگر ولایت را قبول داری، قرآن را قبول داری، خدا را هم قبول داری. این ها فقط می گویند: «خدا! یا الله!» چرا ما فکر نمی کنیم عزیز من؟! تو ولایت

خلقى است.

اصلاً آن نماز تو، آن روزه تو که چیز نکند، تو ظاهر می کنی؛ تو منافقى، «أشدُّ من العذاب!» از انگلیسى بدترى، از آمریکایى بدترى، از یهودى بدترى! آن نگفته «أشدُّ من العذاب»، من نشنیدم، نمى گویم نیست، ما نداریم بگوید یک آمریکایى «أشدُّ من العذاب»، یک یهودى «أشدُّ من العذاب»، یک یهودى نداریم بگوید خدا: «أشدُّ من العذاب»، «أشدُّ من العذاب»، «المنافقين أشدُّ من العذاب»، نمازخوان ها را مى گوید! چرا فکر نمى کنید؟! عزیزان من! چرا فکر نمى کنید؟ چرا؟ این منافق است، آن با نمازش مردم را گول مى زند، آن با روزه اش مردم را گول مى زند، انگلیسى چه طور مى تواند

تو را گول بزند؟ یهودی چطور می تواند گول بزند؟ چرا فکر نداریم ما؟

این نمازخوان است که مردم را برگرداند. عمر با نمازش برگرداند، با روزه اش برگرداند، با جهادش برگرداند، با نان جو و سرکه اش برگرداند، چرا توجه ندارید؟ چرا؟ (دوباره تکرار می کنم:) چون که عبادتش اطاعت نبود، عبادتش تسلیم امیرالمؤمنین (علیه السلام)، امروز وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) است، نبود. خیلی انگلیسی، یهودی (دوباره تکرار می کنم:) بهتر از این اهل تسنن هستند! این ها مردم را برمی گردانند، آن نمی تواند برگرداند. مگر چه کسی می رود صریح انگلیسی بشود؟ هان! چه کسی می رود؟ اما می روی این جوری می شوی،

سنّی می‌روی می‌شوی. چرا؟ با نماز، با روزه، با جهاد، با حجّ، با امر به معروف، با نهی از منکر و این‌ها. اصلاً سر تا پای سنّی منکر است! کجا می‌روید؟!

بین الان نصف ایران، (لا إله إلا الله)، ما سنّی می‌شویم، انگلیسی نمی‌شویم. سنّی می‌شویم، یهودی نمی‌شویم. عزیزان من! فدایتان بشوم، (دوباره تکرار می‌کنم:) امروز قدیم نیست، امروز قدیم نیست، زمان بابای خدا بیامرز ما نبود که قربانتان بروم، والله، به دینم، مرگ برای من سرقفلی دارد! من سرقفلی می‌دهم بمیرم، بس که این چیزها را می‌بینم نمی‌توانم هضم کنم! چه کسانی هستند با نود سال درس دارند مردم را گمراه می‌کنند؟! سرقفلی دارد امروز مرگ! اصلاً نمی‌خواهد آدم بماند.

امروز قدیم نیست، امروز باید آگاه باشید! هوشیار باشید!
دنیا سنگر است، در سنگر ولایت باشید! همچنین کنی تیر
به تو می زند. چه کسی تیر به تو می زند؟ گفت:

اگر گویم زبان سوزد اگر پنهان کنم چون
مغز استخوان سوزد

امروز جوانان عزیز! باید آگاه باشید! گول نخورید! بیایید
همان عقیده پدر، مادریمان را ببریم تا توی قبر. چرا
می گوید شرّ الأزمٰنه است؟ چرا پیغمبر (صلی الله علیه وآله)
گفت: شرّ الأزمٰنه؟ همان موقعی که گفت این ها بعد از
رسول الله (صلی الله علیه وآله) کافر شدند، همان خدا
می گوید: در این زمان هر که با دین از دنیا برود، ملائکه

آسمان تعجب می کنند.

حالا فوراً پیغمبر (صلی الله علیه وآله) چه کرد؟ حالا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فوری چه کرد؟ در تمام این ابعادی که داشت می گفت، حالا سلمان می گوید: یا رسول الله! برای مؤمن چه می شود؟ می گوید: خیر است. گفت: سلام من به برادران آخرالزمان! یا رسول الله! مگر ما برادرت نیستیم؟ شما اصحاب من هستید، حرف ها را می بینید، دارید می بینید جبرئیل نازل می شود، آیه نازل می شود، آن ها نمی بینند، در ابعاد در همین عقیده ای که شما هستید، هستند. بعد اضافه کرد، گفت: با من، در درجه من هستند.

حالا گفت: چه کنیم؟ ببین الان من خیلی آسان می کنم
واسه تان، خیلی هم می شود، این را که می توانیم بکنیم.
گفت: چه کنیم؟ گفت: واجبات را به جا بیاور! ترک
محرمات، منتظر امام زمانت (عجل الله فرجه) هم باش!
ثواب هزار شهید می بری. جوان ها! می توانید بکنید یا
نه؟ اما منتظر باشید!

من یک مثال واسه شما بزنم: الان آقای شما رفته مگه،
اگر صد تا حاجی بیاید، معطل چه کسی هستی؟ هزارتا
حاجی بیاید، معطل بابایت هستی؛ این جور باید منتظر
امام زمان (عجل الله فرجه) باشی؛ یعنی نگاهت
این طرف، آن طرف نرود. تا این نگاهت این طرف کردی،
برای یک مقصد می کنی، می کنیم یا نمی کنیم؟ هان؟

الآن نگاهت همچین کردی، می خواهی یک جا را ببینی؛
نگاهت همچین کردی، می خواهی یک مداخل بکنی؛
نگاهت را همچین کردی، نگاه نباید بکنی، فقط هدفت
امام زمانت (عجل الله فرجه) باشد. چرا؟ تمام مشکلات را
ایشان حلّ می کند. این کار را که می توانیم بکنیم دیگر
باباجان! من خیلی دارم میانبرها را نشان شما می دهم.

امروز این جوری شده عزیزان من! یک نفر داشت چیز
می فروخت، می گفتش که بیایید از من بخرید! من
دوست امام صادق (علیه السلام) هستم، من شیعه امام
صادق (علیه السلام) هستم. حضرت فرمود: این ما را
دگّان کرده، می خواهد چیزهایش را بفروشد، می گوید:
من شیعه هستم. امروز ما اعتقاد به ولایت نداریم، کوس

[طبل] شیعیگی می زنیم، کوس محبت می زنیم، آخر محبت یک اثری دارد. کدام اثرش را ما داریم؟

هر جا نظاره کردم جای امر خالی بود، هر جا نظاره کردم جای امر خالی هست، هر جا نظاره کردم دیدم امر آن جا نیست، از تو تقاضا دارم ای خدا! امرت را حاضر کن! وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) را حاضر کن! تا تمام دردها دوا شود، تمام مشکلات حل شود. کجا امر پیاده می شود؟! هر جا نظاره کردم، دیدم جای امر خالی است، امر نیست. توی مجلس برو! هر کجا می خواهی، کجا امر است؟ هر جا نظاره کردم، دیدم امر آن جا نیست؛ یعنی امر وجود خدا، وجود پیغمبر (صلی الله علیه وآله)؛ خدا که وجود نیست، امرش وجود

است. کجا امر را ما اطاعت می‌کنیم؟! از تو تقاضا داریم
امرت را ظاهر کن؛ یعنی وجود امام زمان
(عجل الله فرجه)! تا وجود ایشان حاضر نشود، همین
فلاکت‌ها را ما باید بکشیم! اما عزیز من! منتظر امام
زمانت (عجل الله فرجه) باش!

چقدر این منتظری را خدا سفارش کرده، هر کس امام
زمانش (عجل الله فرجه) را شناسد، می‌میرد به زمان
جاهلیت! شناخت امام زمان (عجل الله فرجه)، امرش را
اطاعت کن! شناخت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، امرش
را اطاعت کن! ای خانم‌های عزیز! شناخت زهرا
(علیها السلام)، امرش را اطاعت کن! چرا این کار را
می‌کنید آخر؟ اگر یقین به زهرا (علیها السلام) دارید،

یقین به زینب (علیها السلام) دارید، چرا امرش را اطاعت نمی‌کنید؟ چرا امر پدرتان را اطاعت نمی‌کنید؟ چرا امر مادرتان را اطاعت نمی‌کنید؟

عزیزان من! دنیا می‌گذرد. مگر قدیم امر اطاعت می‌کردند، چقدر احترام داشتند؟! احترام رفت، مگر احترام منافقی. ما الآن در باطن، خجالت می‌کشم، بی‌حیاگری است، انگار زن‌ها متنفر شدند از زهرا ی عزیز (علیها السلام)! چه کسی می‌آید خودش را مثل زهرا (علیها السلام) کند؟ متنفر شدند از ولایت! یک چیزی می‌خواهند همه کارهایشان بشود، عشق بکنند و بزنند و بخوانند و همه کار بکنند. ولایت یک بند و بیلی دارد، عزیزان من! آخر چه کسی می‌آید تو را شفاعت کند؟!

من به قربان یک نفر بروم، فدایش بشوم، با یک نفر یک بحثی داشت، گفت: این آقا که تو می‌گویی، می‌آید آخرت هم شفاعت من را بکند؟ گفت: نه! گفت: من دنبال کجایش بیایم؟ من دنبال یکی بروم که ماوراء باید بیاید از من شفاعت کند، گناه من را بیامرزد. مگر ما اعتقاد به ماوراء نداریم عزیزان من؟! چرا ما این جوری شدیم؟ یک اندازه‌ای فکر کنید روی این حرف‌ها! کجا امر خدا پیاده می‌شود؟! امر خدا توی چه کارگاهی پیاده می‌شود؟! توی چه تأسیسه‌ای پیاده می‌شود؟!

رفقای عزیز! خدمتتان عرض کردم که، گفتم: هر جا که نظاره کردم، جای امر خالی هست، هر جا که نظاره کردم، دیدم امر آن جا نیست؛ تقاضا دارم که خدای

تبارک و تعالی امرش را نازل کند؛ یعنی وجود امام زمان (عجل الله فرجه)! حالا شما حسابش را بکن! قربانتان بروم، یک زمانی شده است که امر خیلی تجلّی ظاهری ندارد؛ یعنی در هر کارگاه که شما می‌روید؛ تاحتی در دانشگاه، دانشکده، تأسیسه‌های علمی، هر جا که شما می‌روی، می‌بینی امر خلق پیاده شده. آن امر حقیقی پیاده نشده. به طوری شده است که مردم تمام از صده بگویم هشتاد، نود، همه پی امر خلقند.

آن امر واقعی، شما حسابش را الآن بکن! توی دادگاه‌ها کجا امر پیاده شده؟ هر کسی توی فکر یک چیز است. توی این تأسیسه‌ها ببین اگر امر باشد، غشّ معامله می‌شود؟ اگر امر باشد، همه چیزها سالم است. شما الآن

برو ببین یک چیز سالم کجاست؟ صاف می گویند،
می گوییم: باباجان! در کسبت دروغ نگویی. می گوید:
اگر دروغ نگوییم که امورمان نمی گذرد که! اگر دروغ
نگوییم، نمی توانیم ما یک فروشی بکنیم که! خب یک
دانه دروغ با هفتاد زنا یکی است! کجا امر است؟ آن اداره
هم اگر امر را اطاعت کند که رشوه نمی گیرد. کجا رشوه
نیست؟! آن تأسیسه ها که می شود کجا، امر کجاست؟!
ما به ما امر جزا می دهد، هان! امر به شما جزا می دهد؛
یعنی امر قبولی اعمال است، امر قبولی کسب است، امر
قبولی یک دانشجوست، یک دانشگاه است، باید امر را
اطاعت کرد. کجا امر است؟!

من نمی خواهم حالا شما را کسل کنم، توی خود

خانواده‌های ما، کجا امر است؟! این تلویزیون امر است؟! این بساط‌های قمار امر است؟! این چادرهای نازک امر است؟! این اُرسی‌ها [کفش‌ها] که من اوّل‌ها می‌گفتم این اُرسی‌ها مال دختر عمّـر است، این‌ها امر است؟! آخر چه داری می‌گویی؟! باباجان من!

مگر ما توی این عالم بشر نبودیم؟! من یک‌وقت آدمم دیدم که زنم یک از این پیراهن‌های بی‌آستین تا این‌جا دارد، به او گفتم: مُرده‌شورهای تهران مُردند. گفت: چطور شده مُردند؟ گفتم: همه‌شان مُردند. گفت: آخر چطور شده مُردند؟ گفتم: این پیراهن که تو پوشیدی، مال مُرده‌شوری خوب است. خب من دوتا برادر داشتم. من والله، دیگر تن این ندیدم. این امر است. چه خبر

است؟!

اصلاً من نمی خواهم بی حیاگری بکنم، من اصلاً بی حیا هستم. دختری که شوهر ندارد، چرا بَزْک [آرایش] می کند؟ چرا شما منبری ها (لا إله إلا الله) چرا نمی گوید؟ اگر بگویید، منبر دعوتتان نمی کنند؟! چه خبر است توی این خانواده ها؟! این چه چیزی است می پوشند آخر؟!

یک واعظی بود، (حالا آمد پیش دیگر)، خیلی هم بوق منتشا [۱] داشت، ما رفتیم یک جا روضه، گفت: عیب ندارد مایو بپوشید، نمی دانم چه چیزی بپوشید؟! خانم ها! در تاکسی ها خودتان را حفظ کنید! از منبر آمد

پایین. ما با این حاج علی آقای ایزدی به هم برخوردیم، به هم برخوردیم و به او گفتم که تو نه مرجعی که فتوا بدهی، فاضل هم نیستی، به چه مجوّز و قانونی این حرف‌ها را زدی؟ اگر گفתי، گفתי؛ فردا پای منبرت می‌آیم [می‌گویم].

این فقط خدا بیامرزد حاج آقا مهدی را! رفت به حاج آقا مهدی گفت، اتفاقاً کار خدا، آقای حاج آقا مهدی خدا رحمتش کند! یک کاری با حاج علی آقا داشته بود، رفته بود این را به او گفته بود. صبح رفت آن جا، به حساب واسه ما بزند، حاج آقا مهدی به او گفته بود فلان فلان شده! تو که می‌گویی بی سواد است، تو را فلج کرده، من را هم فلج کرده، جوابش را بده! هی می‌گویی یک بی سواد

با من طرف شده، این چه بی سوادى است تو را فلج کرده
من را هم فلج کرده؟! جواب به او بده! تو چه کاره‌ای
این حرف‌ها را زدی؟! هُل می دهند این‌ها، هُل ندهید
مردم را! بفهم فردای قیامت به تو می گوید چرا؟ چرا
گفتی؟ چرا هُل می دهید شما؟!

همین یک عده‌ای می خواهید بیایند پای منبرهایتان؟
فردا آقای واعظ! یک کفن پوشیدی لُختی، تمام این
حرف‌ها را باید جواب بدهی. چرا گفتی؟! می دانی؟! پس
امر کجاست؟! امر کجاست؟! رفقای عزیز! فدایتان
بشوم! هر چه توان دارید، می توانید امر را توی
خانواده هایتان پیاده کنید! ما نمی گوییم با دخترهای
عزیزتان، خانم هایتان دعا کنید! ما نیامدیم دعوا راست

کنیم، حالیشان کن! عزیز من! حالیشان کن، آن‌ها انسانند، فرمایش شما را می‌پذیرند؛ اما خودت باید خودسازی داشته باشی، خودت باید خودسازی داشته باشی که این حرف‌ها را بزنی. اگر خودت بروی مجلس عشق و این کارها را بکنی، بخواهی علناً نصیحتت ده شاهی به درد نمی‌خورد.

تو اول باید خودت را بسازی، وقتی خودسازی داشتی، قبول می‌کند. این‌ها، ریشه این خانم‌ها با «لا إله إلا الله» آمده توی این دنیا، با «بسم الله» آمده توی دنیا، این‌ها تمام ریشه دارند، این‌ها با توحید بودند، این‌ها با «یا علی» آمدند توی این دنیا، این‌ها با «بسم الله» درست شدند، خدا لعنت کند تبلیغ، این‌ها را خراب کرده! این‌ها

تمام ریشه یابی دارند، تمام خانم ها، تمام این ها ریشه یابی دارند، من تشکر می کنم از همه شان؛ اما باید حالی اش کنی: خانم عزیز! این الآن این مثل می پوشی، مطابق شأن ما نیست، مردم حرف می زنند، یک طوری سازندگی بده به دختری! سازندگی بده به خانمت! هی بدو پی روضه! بدو آن جا! بدو آن جا!

خدا رحمت کند حاج شیخ عبّاس را! می گفت: هفته ای یک شب، یک روز بنشین! کار و زندگی بگذار! با دخترهایت حرف بزن! با زن و بچه ات حرف بزن! عزیز من! فدایت بشوم، والا این ها حرف شنو هستند. من عقیده دارم تأثیر دارد. تو اول باید چه کنی؟ خودت را بسازی. اول باید خودسازی کنی، اول باید منکر به جا

نیاوری، اوّل باید الگو باشی، بعد چه کنی؟ الگو درست کنی. چرا فایده ندارد؟!

حالا بی فایده گی بی فایده گی اش هم اگر هم چیزی ندارد، شما حرفت را زدی، تو دیگر مسئول نیستی، نخند به او! نخند به او! پس حرف سر امر است که ما باید امر را اطاعت کنیم. حالی اش کن: ای دختر عزیز! تو اگر این جواری بروی بیرون که الآن یا عقد بسته ای، یک پسری یک لبخند به تو بزند، طلاق می دهد. تو الآن باید قدردانی کنی، یک حاج آقا داری. یک آقا داری، نانت را می دهد، آبت را می دهد، مدرسه می برد تو را، سوار ماشینت می کند، اگر کفران کنی، خدا این را از تو می گیرد! وقتی گرفت، چه کار می کنی؟

ای دختر عزیز! بیا حرف بشنو! شکر حاج آقایت را بکن!
شکر نعمت این همسرت را بکن! شکر نعمت برادرت را
بکن! دارد تأمینت می کند، یک دفعه کفران می کنی،
این جوری ها شده، خدا می داند شده، به حضرت عباس
شده، باور کردید؟ من تا نشده نمی گویم.

آمد آن جا رفت، شوهر رفت و گفت: من یکی را می خواهم
من را ببرد نمی دانم کجا و نمی دانم باغ کجا و این ها و
طلاق گرفت. حالا طلاق گرفت، بعد از چند وقت پدرش
مُرد. آقا! این توی خانه ماند. هان؟! نه کسی آمده بگیرد
او را، آن هم طی شد و دیگر آن باد و بود طی شد.
باباجان! این را می خواهم بگیرم، آن را بگیرم، بگیرم،
همه اش تأمین، تأمین کن را خدا گرفت از او! چرا کفران

می‌کنی؟ عزیز من! چرا کفران می‌کنی؟

تو باید شب و روز شکر حاج آقایت را بکنی، شکر نعمت
این را بکنی. خدا هم نعمت واسهات گذاشته،
(ببخشید!) هم نوکر! این نوکرت است، می‌رود با زحمت،
عرق جبین پیدا می‌کند، دختر خانم! باد به دماغت
نینداز! خدا این را معین کرده، چرا امر را اطاعت
نمی‌کنی؟! چرا با امر داری مبارزه می‌کنی؟ بترس از خدا!
این جوروی که نیست دنیا. اطاعت کن عزیز من! آن
پیرزن را ببین الآن چه جور شده؟! آن از تو ماه‌روتر بوده!
حالا قدش خمیده شده، دندان‌ش هم این جوروی شده، تو
هم یک همچین روزگاری داری! توجّه کن عزیز من!
جوانان عزیز! شما هم همین جور، شما یک پدر دارید که

از هر کجا هست تأمینتان می کند، بروید درس بخوانید! وقتتان را تلف نکنید بی خود، به جایی برسید. شکر کنید خدا را! امر را به جا بیاورید، ما حرفمان سر امر است. تو امر را به جا نمی آوری. عزیز من! فدایتان بشوم، بیایید حرف بشنوید!

خدا می داند چند نفر بودند این ها بودند، این ها موقع درس تعطیلی می رفتند عمه بَنّایی! کجا می توانی بروی تو عمه بَنّایی بکنی؟! می رفتند عمه بَنّایی، موقع درسشان دو، سه شاهی داشته باشند. یا بدهند به جایی، تو الآن حاج آقایت بالای سرت است، شکر این نعمت را بکن! شکر حاج آقا را بکن! چه کسی به تو داده؟ خدا داده. تشکر از خدا کن! شکر خدا به جا بیاور!

چرا طغیان می کنی؟ چرا حرف به شما می زند یک ور
[کج] راه می روید؟ آمد دیگر این حرف ها.

ما حرفمان سر امر است، حالا تو بیا امر را اطاعت کن! امر
پدر، مادرت را اطاعت کن! پدر، مادر هم حق ندارد فشار
بیاورد به بچه ها، این هم به شما بگویم، من هنوز امر به
بچه هایم نکردم. صبح نمی دانم ساعت ده، می روم نان
می گیرم، تا بتوانم می روم می گیرم. اگر هم باشد
عذرخواهی از آن ها می کنم. تو همیشه ده تا حرف برای
یک جوان درست نکن! اه! تو هم تقصیر داری، تو هم
انفجار می دهی جوان را، این پرهایش درآید، پریده از
خُلق بد تو، من هر دویش را دارم می گویم، این پرهایش
در بیاید می پرد، پر ندارد که بپرد؛ اما خُلق عظیم داشته

باش، تعدّی نکن! اصلاً خدا از تعدّی بدش می‌آید. چه پدر به اولاد بکند، چه اولاد به پدر.

عدالت یعنی چه؟ عدالت باید منیّت نداشته باشد؛ تو پدری، درست است، باید به قدر این بچه، بودجه‌اش به او امر بکنی. خدا پدر ما را بیامرزد! بابایم یک وقت می‌گفت: یک نان بگیر! یک گوشت بگیر! مادرمان به او می‌گفتش که تو بی‌کاری که! می‌گفت: می‌خواهم یاد بگیرد، این بچه برود نان بگیرد، پس فردا زن می‌آورد، چیز می‌آورد، نان گرفتن را یاد بگیرد، گوشت گرفتن را یاد بگیرد، توجّه فرمودید؟!

بچه را عزیز من! دوباره من تکرار می‌کنم، من هم به

پدرها می گویم، هم به خانم ها می گویم، هم به جوان ها می گویم، باید عدالت را مدارا کنید! با عدالت بسازید! عدالت را توی خودمان پیاده کنیم. مگر من نگفتم امر است؟! عدالت اگر باشد، تمام این کارها صحیح است، تمام با هم آمیزش دارد، تمام با هم رفاقت داریم، تمام با هم محبت داریم، عدالت که نیست، این جوری است. زن ناراحت است، شوهر ناراحت است، بچه ناراحت است، دختر ناراحت است، پسر ناراحت است، شاگرد زیر دستت ناراحت است، تمام ناراحتی هم از برای این که ما عدالت را توی خودمان پیاده نمی کنیم! اگر عدالت توی ما پیاده بشود، همه مان خوبیم.

امام زمان (عجل الله فرجه) آقا وجود مبارکش، (یک

صلوات بفرستید.) وقتی بیاید عدالت است، وقتی بیاید عدالت را مراعات می‌کند؛ یعنی به قدری این عدالت فرسا می‌شود، یک بُز به یک بُز شاخ نمی‌زند، ما روایت داریم؛ یعنی چنان عدالت در این دنیا پراکنده می‌شود، فصیح می‌شود، یک حیوان تجاوز نمی‌کند! چه که انسان. حالا چرا؟ حالا بیا، حالا امرش این است که ما همه همین جور باشیم.

چرا می‌گویید دنیا خراب شده؟ بیایید همه مان، بیایید از همین امروز قرار بکنیم همه خوب بشویم، دنیا بد است؟! من بد هستم. دنیا همین دنیا است که آقا امام زمان (عجل الله فرجه) تشریف می‌آورد، یک دنیای دیگر که نمی‌آید این جا، عزیز من! چرا این قدر بهشت

می شود؟ تمام عدالت را مراعات می کنند. اگر عدالت باشد، اصلاً تجاوزگر زیر این آسمان نیست. اگر تمامان عدالت، اصلاً تجاوزگر کسی است که عدالت را مراعات نمی کند؛ یعنی تنظیم را احترام نکنیم، تنظیم عالم عدالت است. بعد از تنظیم، ولایت است. آن موقع تنظیم است، همه عالم که تنظیم است، همه دور یک شمع می گردند؛ آن هم دور وجود امام زمان (عجل الله فرجه).
ما دور چند نفر می گردیم؟

بعد گفتم که عدالت تمام باید، همه مان بیاییم عدالت را مراعات کنیم، دنیا درست می شود. دنیا خراب کن عزیز من! بشر است، بشر دنیا خراب کن است؛ دنیا که خراب نمی شود که! ما تجاوزگر می شویم که دنیا خراب

می شود، عزیزان من! حالا چطور ما بفهمیم که ما عادل هستیم یا نه، ولایت را چیز می کنیم؟ می گوید: شرط نماز جماعت این است که آن عادل باشد. چرا می گوید عادل باشد؟ یک چند نفر را رهبری اش را دارد می کند.

تو هم رهبر خانه ات هستی، خب تو هم عادل باش! می گوید: اگر عادل نیست، پشت سرش نمی توانی نماز بخوانی. چرا؟ افتاده جلو، چند نفر تنظیم کرده، این به حرفش است؛ می گوید: باید عادل باشد. تو هم بیا توی خانه عدالت را باباجان! عدالت را پیاده کن! چه عیبی دارد؟ عدالت قربانتان بروم، خیلی مهم است! اگر عدالت پیاده شود، (دوباره تکرار کنم:) اصلاً تجاوزگر نیست!

حالا چطور ما عدالت را بخواهیم بیاوریم؟ عدالت امر است. هر کاری که تو می خواهی بکنی باید عدالت امر است؛ یعنی ببین خدا، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) راضی است، بکن! نیست، نکن! این عدالت است. عدالت، عدالت تجاوزگر نیست. من تجاوزگرم، وقتی امر را من اطاعت نکردم، من تجاوزگرم؛ پس عدالت تجاوزگر نیست، ولایت هم تجاوزگر نیست، من تجاوزگرم. ولایت تجاوزگر نیست که! ولایت آمده تو را به جایی برساند، آمده تو را به خودش برساند. توجّه فرمودید؟!

یک جوان عزیز، اگر عدالت داشته باشد، این جوان خیلی قیمت دارد! وقتی می ایستد نماز، خدا مباحات می کند، می گوید: ببین همه آمال و آرزویش را گذاشته،

آمده رو به من، ای ملائکه ها! تمام گناهانش را بخشیدم.
خدا هم دارد «هل من ناصر» می گوید؛ یعنی بیایید رو به
من!

چطور بیایید رو به من؟ عدالت را مدارا کنید! امر من را
اطاعت کن! پس من دوباره تکرار می کنم: عزیزان من!
آن نمازی که می خوانید، طوری باید بخوانید که امر
ولایت را اطاعت کنید! هان! این نماز است؛ یعنی اگر
گفتی «الله أكبر»: بزرگ است خدا! «بسم الله الرحمن
الرحیم» [۲]؛ یعنی خدا رحیم است، رحم کننده است؛ به
ما رحم می کند؛ بیاییم دنبال کسی برویم به تو رحم
بکند، دنبال چه کسی می روی که آخر به تو رحم نکند؟
هم دنیایت را ببرد، هم دینت را ببرد. کجا می روی؟! بیا

دنبال خدا برو!

«مالک یوم الدّین» [۳]: مالک دین منم، کجا می روی؟!
ولایت را از چه کسی می خواهی؟! داد بزنم؟! مالک منم،
من مالک همه چیز هستم، من مالک الملک هستم، بیا
پیش من! من مالکیت دارم به تو می دهم.

«إِیّاک نعبد و إِیّاک نستعین» [۴]: عبادت می کنیم تو را،
از تو یاری می خواهیم. راست می گویی؟! هان؟! از خدا
یاری می خواهی?!

«إِهدنا الصّراط المستقیم» [۵]: یاری که از خدا می خواهی
عزیز من! صراط مستقیم بخواه! ای خدا! ما را یاری کن
به صراط مستقیم! ما جاده را بلد نیستیم، ما گم شدیم،

ما را گم کردند، ما را عوضی روانه کردند، ای خدا! ما را به صراط مستقیم وادار کن! آن صراط مستقیم می‌رساند تو را به علی (علیه السلام)، صراط مستقیم می‌رساند تو را به معنی قرآن، صراط مستقیم می‌رساند تو را به خدا، کجا می‌روی؟!

«صراط الّذین [أنعمت علیهم] غیر المغضوب علیهم» [۶]: نه آن‌ها که این جوری شدند. «غیر المغضوب علیهم ولا الضالّین» [۶]: ما جز ضالّین نشویم! این نماز را باید بخوانی، عزیز من! این همه شرافت دارد، تمام این‌ها داری با خدا صحبت می‌کنی، من را نگهدار! من را به صراط مستقیم روانه کن!

چه کسی می گوید نماز نخوان؟ چه کسی می گوید عبادت نکن؟ نماز این جووری بخوانی! عزّ و جزّ کنی به خدا، خدا به صراط مستقیم وادارت کند. شکر کنید جزء ضالّین نیستی، جزء گمراه کننده ها نیستی، نه جزء گمراه کننده ای؛ نه گمراه بشوی. آیا اهل تسنّن این جووری نماز می خوانند؟! چرا می گوید عبادتشان این جووری است؟
خب این جور طرز نماز نمی خوانند، عزیز من!

نماز «عمود الدّین» است، باید نماز بخوانیم! روایت داریم: هر کس نماز شب بخواند، امام صادق (علیه السلام) می گوید: اگر صبح بگوید من گرسنه هستم، دروغ می گوید. چه کسی می گوید عبادت نکن؟! اصلاً عبادت اضافه مزد به تو می دهد. حالا که نماز

واجبت را کردی، عبادت، این‌ها تمام اضافه مزد است. از عبادت به جایی می‌رسی؛ اما از عبادت باید به ولایت برسی، نه به خلق! ما حرفمان این است. از عبادت باید به چه برسی؟ به اطاعت برسی.

من باره‌ها گفتم: ذوق است، این عبادت باید ذوق ولایت باشد؛ یعنی شما ولایت را احترام کردی، حالا ذوقش این است، این است که من می‌گویم، شب که پا می‌شوی یک دانه علی (علیه السلام) را به یک دنیا نمی‌دهی! یک اسمش را به یک دنیا نمی‌دهی! یک دانه خدا را به یک دنیا نمی‌دهی! چنان لذّت می‌بری، در تمام گلوله‌های خونت لذّت می‌بری. آن لذّت چیست؟ لذّت ولایت است، آن لذّت خداشناسی است. آن لذّت

چیست؟ لذت اطاعت است، چیزی دیگر نمی بینی.

وقتی تو یک دانه خدا بگویی، خدا می داند والله، من می گویم: یک دانه خدا، یک دانه علی (علیه السلام)، به سلطنت سلیمان نمی دهم! چرا؟ آن فانی است، خدا باقی است، علی گویی باقی است. تو چقدر می خواهی عبادت کنی؟! یک دانه علی حقیقی بگویی، خدا یک ملک واسه ات خلق می کند؛ تا آخر عمرت واسه ات طلب مغفرت می کند. (یک صلوات بفرستید).

از تمامتان رفقای عزیز عذرخواهی می کنم، وقت مقتضی نیست، من دیگر ادامه اش را نمی دهم.

خدایا! عاقبتان را به خیر کن!

خدایا! به حقّ امام زمان قسمت می‌دهم، ما را آشنا با ولایت کن!

خدایا! تجلّی ولایت را در دل تمام دوستان علی (علیه السلام) زیاد کن!

خدایا! ما به این حرف‌ها یقین کنیم!

خدایا! کاری نیاور پیش که ما از این حرف‌ها برویم کنار!

خدایا! یقین به ولایت به ما بده!

خدایا! به حقّ امام زمان قسمت می‌دهم، ما را در مَرْضی خودت قرار بده!

خدایا! امام زمانِ ما را برسان!

خدایا! ما را از یاورانش قرار بده! خدایا! لامحاله حالا هر
کاری می‌کنیم، ما را دشمن امام زمان قرار نده! ما را
محبّ امام زمان (عجل الله فرجه) قرار بده!

خدایا! عاقبت تمامان را به خیر کن!

«اللهم صلّ علی محمد و آل محمد»

یا علی